

عشق الهی

سیر به سوی خدا در متون اسلامی

ویلیام چیتیک

مترجم: سید امیرحسین اصغری

«عشق خداوند به آدم نه آغازی دارد و نه انجامی. اگر او عاشق ایشان باشد، عشقش گذرا نیست، زیرا او جاودان است و بنابراین با هبوط آدمی در عالم جسمانی در این عشق تغییری حاصل نمی‌شود. عشق او دائم است، عشق آگاهی آدمی است که در فراز و فرود است. عشق آدمی به خدا آغاز دارد و بی انجام است. بسیاری از خلق بر اینکه او مقصود عشقشان است، آگاه نیستند.»

این اثر را می‌توان منتخب متون فارسی و عربی چهارم و پنجم قمری (دوازدهم و سیزدهم میلادی) دربارهٔ عشق الهی در نظر گرفت که به وسیلهٔ ویلیام چیتیک، محقق و عرفان‌پژوه مشهور امریکایی نوشته شده است.

انتشارات علمی و فرهنگی
ISBN: 978-600-121-777-7
9 786001 217777
۲۵۰۰۰۰ ریال

ویلیام چیتیک

عشق الهی

سیر به سوی خدا در متون اسلامی

مترجم
سید امیرحسین اصغری

۱۳۹۴

سرشناسه	: چیتیک، ویلیام سی.، ۱۹۴۳ـ م. Chittick, William C.
عنوان و نام پدیدآور	: عشق الهی؛ سیر به سوی خدا در متون اسلامی / نویسنده: ویلیام چیتیک؛ مترجم: سید امیرحسین اصغری.
مشخصات نشر	: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: سی و هشت، ۴۸۷ ص.
شابک	:۷-۷۷۷-۱۲۱-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: Divine Love: Islamic Literature and the Path to God
یادداشت	: کتابنامه: ص ۴۶۵.
موضوع	: تصوف
موضوع	: ادبیات عرفانی ـ ـ تاریخ و نقد
شناسهٔ افزوده	: اصغری، امیرحسین، ۱۳۵۳ ـ ، مترجم
شناسهٔ افزوده	: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۴ ۵۹چ۹ص/BP۲۸۸
رده‌بندی دیویی	: ۸۴/۲۹۷
شمارهٔ کتابشناسی ملی	: ۴۰۰۶۴۴۸

عشق الهی

سیر به سوی خدا در متون اسلامی

نویسنده: ویلیام چیتیک

مترجم: سید امیرحسین اصغری

چاپ نخست: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه

حق چاپ محفوظ است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

ادارهٔ مرکزی و مرکز پخش: خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، چهارراه حقانی(جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۲۵؛ کدپستی:۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق‌پستی: ۹۶۴۷ ـ ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۰ـ ۸۸۷۷۴۵۶۹ ؛ فکس:۸۸۷۷۴۵۷۲ تلفن: ۲۹ـ۸۸۶۶۵۷۲۸ ؛ تلفکس: ۴۵ـ۸۸۶۷۷۵۴۴

آدرس اینترنتی: www.elmifarhangi.ir info@elmifarhangi.ir

www.ketabgostarco.com info@ketabgostarco.com

فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۹۶۳۸۱۵ و ۱۶ـ ۶۶۴۰۰۷۸۶

فروشگاه دو: میدان هفت‌تیر، خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام فراهانی و خردمند، پلاک ۱۳؛ تلفن: ۷-۸۸۳۴۳۸۰۶

فروشگاه سه: جمهوری، چهارراه شیخ هادی، نبش رازی، پلاک ۶۹۹

فروشگاه چهار: بزرگراه شهید حقانی، بعد از ایستگاه مترو حقانی، خروجی کتابخانه ملی، کتابخانه ملی (نمایشگاه و فروشگاه دائمی کتاب)

فروشگاه پنج: خیابان کارگر شمالی، روبه‌روی پارک لاله، نبش کوچهٔ ستاره، نمایشگاه و فروشگاه محصولات فرهنگی سازمان تأمین اجتماعی، پلاک ۱

فهرست مطالب

سخن مترجم ..... نه
پیش‌درآمد ..... سیزده
مقدمه ..... هفده

بخش اول: دین عشق

۱. الهیات ۳
جهان‌بینی اسلامی ۵
دو آیه در باب عشق ۱۰
توحید ۱۳
ذات و صفات ۱۷
اسمای متناظر ۲۳
رحمان و رحیم ۲۶
قِدَم عشق ۳۶
حقیقت محمدیه ۴۰

۲. روایت عشق ۴۷
عهد ۵۰

امانت ۵۶
خلق آدم ۶۱
فضایل خاک ۶۹
حکمت هبوط ۷۸
عصیان آدمی ۸۳
نقش ابلیس ۹۲
میان صخره و جایی سخت ۹۶
رحمت الهی ۱۰۴

۳. علم النفس روحانی ۱۱۵
عالم صغیر انسانی ۱۱۸
اسمای لطیفهٔ انسانی ۱۲۱
تقلب قلب ۱۲۹
شهود قلبی ۱۳۶
نفس اماره ۱۴۲
عُجب ۱۴۹
مراتب صعودی نفس ۱۵۵

بخش دوم: حیات عشق

۴. طلب ۱۶۳
معراج ۱۶۵
تفرید: عملی کردن توحید ۱۷۰
مقامات سلوک ۱۷۹
شوق، طلب و یافت ۱۹۳
طالب و مطلوب ۲۰۳

۵. راه ۲۱۳
دین ۲۱۵
حسن تأله ۲۲۲

احسان ۲۳۲
شریعت، طریقت و حقیقت..... ۲۳۶
شناخت و یادگیری ۲۴۶
شناخت حق ۲۵۰

۶. منازل السالکین ۲۵۹
معرفت و عشق ۲۶۱
حیات ذکر ۲۶۶
تغییر مقامات ۲۷۴
تفرقه و جمع..... ۲۸۲
فنا و بقا ۲۸۶
رؤیت حق ۲۸۹

بخش سوم: غایت عشق

۷. حقیقت عشق ۳۰۱
عشق در فلسفه ۳۰۲
عشق در تصوف اولیه ۳۱۰
اوصاف عشق ۳۱۷
برگزیدهٔ عشق ۳۲۸
اشاراتی به عشق ۳۳۵
مقامات عشق..... ۳۴۵
دوستی انسان ۳۵۳

۸. رنج عشق..... ۳۶۳
فراق و وصال ۳۶۳
ابتلای آدم ۳۷۱
محنت پیامبران ۳۷۹
راه اقتدا ۳۹۰
زندگی در مرگ ۳۹۴
مادر لذت ۴۰۱

۹. تحقق توحید ۴۰۷
معرفت فقر ۴۰۹
شمشیر غیرت ۴۲۳
یگانگی عشق ۴۴۳
فنای در توحید ۴۴۹

فهرست منابع ۴۶۵

نمایه ۴۷۷

سخن مترجم

خورشید تویی و ذرّه ماییم
بی‌روی تو روی کی نماییم

عشقِ معطوف به معرفت، قلب دین و قلب آفرینش است. مؤلف محقق که به خوبی با سنت عقلی و عرفانی اسلام آشناست، به این نکته اشاره کرده است. قرآن مؤمنان را به پیروی از الگوی نبوی می‌خواند، اما پیش از آن می‌فرماید که اگر ردای محبت حضرت رحمان بر تن خواهید، چنین کنید: «قل ان کنتم تحبون الله، فاتبعونی، یحببکم الله». این کلام مجمل قرآن و آیهٔ دیگر، یعنی «یحبهم و یحبونه»، که مشیر به عشق دوسویه است، در تار و پود این اثر جای گرفته‌اند. آیهٔ دوم عشق خداوند به انسان را پیشینی و در جایگاه نخست می‌داند که در نهایت دلیل آفرینش هم، در سنت عرفانی اسلامی، به همان عشق باز می‌گردد.

نوشتن چنین کتابی، آن هم در آکادمی غربی، علتی نخواهد داشت جز آن‌که آدمی پرسش نخستین مقدمهٔ دکتر نصر را مرور کند: «آنی را که از عشق بهره نباشد، آیا توان نبشتن از عشق هست؟» این جمله را می‌توان با کلام مؤلف تکمیل کرد که کتاب را برای عاشقان نوشته است. این همان رسمی است که مؤلفان سنت عقلی و عرفانی اسلام در طول قرن‌های گذشته بدان پایبند بوده‌اند و آن را فقط برای دست‌گیری از طالبان عشق و

معرفت نگاشته‌اند. با این حال، کتاب روش و منش محققانه‌ای دارد و حق تحقیق[1] در آن رعایت شده و وجوه جدیدی از سنت عرفانی اسلامی در آن آشکار شده است.

با وجود مقدمهٔ دکتر نصر و مؤلف محترم، افزودن مقدمه‌ای دیگر چندان منطقی نیست. با این حال، به چند نکته اشاره می‌کنم:

ـ پیش از ترجمهٔ این اثر، با این‌که اشتغالم ترجمه نیست، در کار برگردان فارسی کتاب دیگری از ایشان با نام *In Search of the Lost Heart* بودم. اثر *عشق الهی* را که دکتر چیتیک برایم فرستادند، مرا چنان به فکر واداشت که دست به کار ترجمه‌اش شدم. کتاب را در ۲۰۱۳ انتشارات دانشگاه ییل منتشر کرده است. شاید ارجاعات به متون و منابع فارسی کار ترجمه را برای مترجم ساده‌تر کرده باشد، اما خوانندهٔ محترم با تأمل در این اثر درخواهد یافت که مؤلف چه مایه تلاش سترگی در ترجمهٔ آن متون به انگلیسی داشته است.

ـ عرفان منطوی در این کتاب از شریعت بیگانه نیست، از طریقت جدا نیست و حقیقت را هم در سیر از شریعت به دست می‌آورد؛ چه اقتدا به محمد (ص)، اقتدا به شریعت و طریقت و وصول به حقیقتی است که او و همهٔ انبیای الهی پیام‌آور آنند.

ـ روش مطالعات اسلامی دکتر چیتیک در فضای دانشگاهی غربی معطوف به روشی همدلانه با سنت عرفانی ـ عقلانی اسلام است. در این سنت خوشبختانه محققان صاحب‌نام دیگری هم هستند که تلاش‌های آن‌ها در نهایت فضای تاریک‌بینی و یک‌سویهٔ روش و رهیافت شرق‌شناسی سنتی را در ابعادی خاص متحول می‌کند. با این حال، مطالعات اسلامی در غرب ذاتاً همدلانه نیست. از سوی دیگر، در جوامع اسلامی هم لزوم شناخت روش‌ها و رهیافت‌های جدید مطالعاتی و اجرای طرح‌های پژوهشی مبتنی بر آن احساس می‌شود.

ـ یکی از توفیقات مترجم آشنایی با مؤلف محترم از دههٔ هفتاد شمسی است. آنچه در این سال‌ها از ایشان دیده‌ام، همه تواضع و فروتنی و

---

۱. برای تأمل در معنای «تحقیق» در سنت عقلانی ـ عرفانی اسلامی ← چیتیک، ویلیام، *علم جهان علم جان*، ترجمهٔ سید امیرحسین اصغری، انتشارات اطلاعات.

حسن‌خلق، در عین بهره‌مندی از دانش و معرفت، است. هم در شناخت بزرگان ادب فارسی، خاصه مولانا، صاحب‌نظر است و هم دیگر از ابن‌عربی‌شناسان پرآوازهٔ جهان است. اما، این امر او را از معرفت عمیق به مؤلفانی چون بابا افضل کاشانی، خواجه عبدالله انصاری، محمد لاهیجی، احمد سمعانی، احمد و محمد غزالی و ملاصدرای شیرازی بازنداشته است. نکتهٔ مهم این کاوش‌ها آن است که صرفاً تحقیق تاریخی نیستند. آنچه در این میان اهمیت دارد، توانایی مؤلف در بهره‌گیری از آن سنت در گفت‌وگو با انسان معاصر و نقد وضع کنونی اوست. با این حال، روحیهٔ مؤلف نه بیانی دستوری و نه وعظ و خطابه است، بلکه آگاهی‌بخشی و یاری‌رسانی به تعالی فکر، اندیشه و عمل مخاطب است.

ـ توجه به سنت عشق در اسلام از اموری است که در کشاکش بحران‌های معاصر از میدان معرفت جوامع مسلمان گم یا کمرنگ شده است. امیدوارم این اثر بتواند تلاش‌های فردی و اجتماعی را در این راه گسترش دهد.

در نهایت، وظیفهٔ خود می‌دانم که از جناب آقایان سیدمحسن موسوی و امیرعباس صالحی و دوستان همدلی که مرا در یافتن منابع این اثر یاری دادند، سپاس‌گزاری کنم. به علاوه، باید قدردان تلاش‌های همسر و فرزندم باشم که برای مدتی طولانی در کنار دغدغه‌های این اثر و دیگر کارهای تحقیقی با این‌جانب شریک بوده‌اند. همچنین از تلاش‌های جناب آقای اصغر قره‌خانی سپاس‌گزارم که در دوران پایانی ویراست این اثر در امریکا از مهر و عنایت ایشان بهره‌مند بودم. دست آخر از قبول زحمت مسئولان محترم انتشارات علمی و فرهنگی، به ویژه آقای دکتر کوثری، در چاپ و نشر این اثر قدردانی می‌کنم.

و ما توفیقی الا بالله
سید امیرحسین اصغری
دانشگاه ایندیانا، امریکا

پیش‌درآمد

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد
عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی
که خوش آهنگ و فرح‌بخش هوایی دارد
حافظ

آنی را که از عشق بهره نباشد، آیا توان نوشتن از عشق هست؟ با این سؤال می‌توان پاسخ داد: «آیا کسی هست که عاشقی نکرده باشد؟» بی‌بهره از عشق را توان خلق اثر عاشقانه نیست، اما برای نگارشی که قوت تبیین حقیقت عشق در آن باشد، کسی را باید یافت که از منزل نخستین عشق، یعنی عشق به خود، پا فراتر نهاده باشد. آدمیان تا خود را فارغ از غیر بشناسند، عاشق خود می‌شوند. حتی مردان و زنانی که «از خود متنفرند»، به هر دلیلی، بسته و عاشق آن صفت خودند که «متنفر از خود» است؛ هرچند برای انسان روحانی این خودناپسندی یا به بیان دقیق‌تر، نفس‌گریزی گام نخست در مسیر عشق فراتر از خود و در نهایت عشق خداست که از ازل ساکن قلب مخلوقات خود است، چه بدانند و چه ندانند. فرایند تحقق و تبدیل در معنویت اسلامی بسته به خودآگاهی از دایرهٔ هر چه فراتررونده عشق آدمی است که شعاعش تا آن‌جا می‌گسترد که به ساحل الوهیت می‌رسد و آدمی عشق الهی را درمی‌یابد و بر وی محقق می‌شود که فقط این عشق حقیقی

است و همهٔ عشق‌های دیگر مجازی و سایه‌ای از آنند که، به تعبیر دانته در *کمدی الهی*، «خورشید و ستارگان را به گردش درمی‌آورد». الزاماً همهٔ آنان که عشقشان به «ساحل وجود» رسیده و محبت خداوند را احساس کرده‌اند، دربارهٔ آن تجربه‌ها اثری نیافریده‌اند، اما دیگرانی که چنین کرده‌اند، بهانه‌شان عشق به مخلوقاتی بوده که خداوند هم عاشق آنان است. نوشتن از این عشق برتر برای این مؤلفان نه برای نیل به هدفی دنیایی، بلکه وظیفه‌ای است برای هدایت دیگران به سرمنزل محبوب و چون اصولاً، چنان‌که در مستوای آدمی عشق و جمال درهم آمیخته‌اند، شرح عشق ایشان نیز چه در شعر و چه در نثر با زیبایی فوق‌العاده توأمان است.

در قرآن و روایات می‌بینیم که معنویت اسلامی انباشته از عشقی است که با معرفت اصیل عجین شده است. عشق‌باوران[1] مسلمان بارها تأکید کرده‌اند که عشق و معرفت در مستوای معنوی در کار کمال بخشیدن به یکدیگرند. عاشق خدا شدن به معنی شناخت اوست. آدمی چگونه می‌تواند بی‌معرفت عاشق شود؟ خدا هم حقیقتی غایی است که از اسمای حسنایش «الودود» یا عشق است و کس نمی‌تواند بی‌عشق شناسای او باشد.

او عشق و سرچشمهٔ عشق است. عارفان میان عشق حقیقی و مجازی تفاوت نهاده‌اند، اما حتی عشق مجازی هم جز نردبانی نیست که مشتاقان حق را به عشق فراتر، که فقط متعلق به اوست، رهنمون کند. فرمان عالی مسیح بر عشق خداوند و همسایه مُشیر به دو عشق نیست، بلکه عشقی یگانه است که همهٔ حقیقت را در بر می‌گیرد؛ چنان‌که در حدیث قدسی آمده است: «خداوند گنج پنهانی بود که عاشق شناخته شدن بود (احببت ان اعرف)؛ پس خلق را آفرید تا شناخته شود». این حدیث، که اغلب در متون عرفانی بدان ارجاع داده می‌شود، نه تنها به همراهی بنیانی عشق و معرفت، بلکه بر درآمیختگی آن‌ها به منزلهٔ علت آفرینش هستی تأکید دارد.

افزون بر آن، چون خداوند علت غایی همهٔ چیزهاست، عشق او به ما غلبه داشته و جواز عشق ما به اوست. احمد غزالی، از بزرگ‌ترین شارحان معنای عشق در اسلام، در کتاب *سوانح* خود یکی از برترین امتیازات آدمی را، بر حسب آیهٔ «یحبهم و یحبونه»، در آن می‌داند که خداوند به او عشق می‌ورزد، پیش از آن‌که آدمی عاشق او باشد. واو، که در عربی به معنای «و»

---

1. fedeli d'amore

است، در این آیه آشکارا معنای «بنابراین» دارد.

معنای این آیه آن نیست که چون آن‌ها عاشق خداوندند خدا هم عاشق آنان است، بلکه آن بدین معناست که عشق با طرف آسمانی و الوهی آغاز می‌شود. البته از منظر انسانی، باید ارادهٔ عشق به خداوند را داشته باشیم، اما از منظر مابعدالطبیعی نمی‌توان بدون عشق اولیهٔ خداوند به انسان عاشق او شد. کسی که خداوند به سبب عناد و سرپیچی‌اش به او عشق نمی‌ورزد، عشق الهی را در قلب خود نخواهد یافت؛ هر چند این عشق به سبب آدم بودن در قلب همهٔ انسان‌ها هست و حتی اگر به عللی بسیار پنهان و راکد بماند، باز مغفول انسانِ سنگدل است.

جای تعجب است که در بسیاری از نوشته‌های غربی و امروزین دربارهٔ اسلام، گذشته از نقش عشق در هر عبادت اسلامی، اهمیت محوری آن در تقوا و معنویت اسلامی مغفول مانده و تمرکز بر رابطهٔ اسلام و غنای بی‌مانند متون اسلامی دربارهٔ عشق نادیده انگاشته شده است. دلیل این نادیده‌انگاری جدال چندقرنه بر سر معرفی مسیحیت، در حکم دین مبتنی بر عشق است، در حالی که به زعم آنان اسلام در مقابل، فقط حاوی مفهوم جزا و پاداش از خداست. چنان سخن می‌گویند که گویی در مسیحیت مفهوم جهنم یا برزخ و در اسلام معنای عفو و رحمت و عشق وجود ندارد.

در این مقدمهٔ کوتاه امکان بحث کافی دربارهٔ این پرسش مهم نیست. با این حال، باید گفت که آیین کاملی چون اسلام در کنار عشق و معرفت در حیات دینی بر تقوای الهی نیز تأکید می‌کند. این جمله نه از یک مسلمان، بلکه برگرفته از کتاب مقدس مسیحیان است: «تقوا آغاز حکمت است»؛ جمله‌ای که تقریباً کلمه به کلمه در حدیثی نبوی[1] تکرار شده است. برای شناخت خداوند باید عاشق او باشیم و برای عشق او باید تقوا پیشه کنیم. معنای تقوای الهی را نباید با ترس معمولی خلط کرد که حالت منفی روانی دارد؛ چنان‌که ابوحامد محمد غزالی می‌گوید: «ترس از موجودی عامل فرار از آن است، اما ترس از خداوند سبب خرامیدن به سوی اوست». در نفس آدمی چیزی است که وی را از رسیدن به کمال معنوی بازمی‌دارد. آن چیز باید در سایهٔ تقوا و عدالت الهی از میان برود تا مجال صفات عالی‌تر نفس برای عشق الهی مهیا شود. از منظر انسانی، مقاماتی بر تقوا، عشق و معرفت مترتب است که سالک کمال باید آن‌ها را با موفقیت طی کند.

---

۱. رأس‌الحکمة مخافة الله. ـ م.

کتاب حاضر از دقیق‌ترین و موثق‌ترین آثاری است که در موضوع عشق در اسلام به انگلیسی نوشته شده است. شاید برخی از این‌که در این اثر منابع پس از قرن ششم بررسی نشده‌اند، انتقاد کنند. این نقد، به دلیل ناآگاهی از ماهیت تاریخی بسط سنت معنوی اسلام، موجه نیست. آری، بسیاری از مسلمانان پس از قرن ششم کتاب‌های مهمی دربارهٔ عشق به نثر و شعر نوشته‌اند، اما این قرن چون سرچشمه‌ای بود که پس از آن دنبال شد و محدود کردن خود به قرون اولیه به معنای نادیده گرفتن آموزه‌های کانونی اسلام در عشق و معنویت نیست.

افزون بر آن، اثر حاضر فقط با منابع منثور فارسی و عربی سر و کار دارد. شاید خوانندهٔ آگاه به شعرهای عاشقانه، که اغلب شاهکار هم هستند، از به کار نگرفتن شعر در این اثر پرسش کند. پاسخ آن‌که تا کنون اشعار سنتی مورد مطالعه قرار گرفته و ترجمه‌های متعددی از آن شده است؛ از جمله اثر معروف دکتر چیتیک با عنوان *راه عاشقانهٔ صوفی* که با گفتار شعری یکی از بزرگ‌ترین مشایخ عرفان، یعنی جلال‌الدین رومی (مولوی)، که هماره از عشق می‌سرود، سر و کار دارد. در مقابل، سنت قوی آثار منثور عرفانی در غرب چندان شناخته‌شده نیست. ترجمهٔ دقیق مؤلف از آثار شخصیت‌هایی چون میبدی و سمعانی دروازهٔ شناخت نویسندگان بزرگ و مهجور عرفانی را به روی خوانندگان غربی باز می‌کند. مؤلف را باید برای انتخاب درست آثار، ترجمهٔ دقیق و تحلیل عمیق آن‌ها ستود.

عارفانی که ذکرشان در این اثر رفته است، عشق را نه از مجرای دیگران که بر اساس آنچه خود از عشق الهی دریافته‌اند شرح کرده‌اند. با مطالعهٔ روش مؤلف، نه تنها درآمیختگی بهترین تحقیقات با عشق، بلکه دل‌بستگی وی به موضوعات مطرح‌شده در متون هم آشکار می‌شود. این اثر نتیجهٔ تحقیقی عظیم در ساحت عرفان و نیز رساله‌ای باارزش در کل معنویت اسلامی است که عطر و نور برکت حقیقت عرفان از درون آن به مشام جان می‌رسد؛ حقیقتی که هماره مشحون از عشق به وحدت و کثرت در نور وحدت است.

سیدحسین نصر
جولای ۲۰۱۲
رمضان ۱۴۳۳ ق

مقدمه

از گفت‌وگو با دوستی که استاد مطالعات دین و متخصص هندوئیسم است دیرزمانی نمی‌گذرد. چون فهمید در کار کتاب *عشق هستم*، پرسید: آیا بار دیگر بر آثار مولانا مشغولی؟ این پرسش استادی با سال‌ها سابقهٔ تدریس بود که با شنیدن عنوان «عشق در اسلام» گمان می‌برد که محقق باید دربارهٔ مولانا کار کند. ناآشنایان با سابقهٔ تاریخی مولانا یا کسانی که از راه ترجمه‌های عامه‌پسند با وی مواجه شده‌اند، با اطلاع از مسلمانی وی، در شگفت می‌شوند. غرض آن‌که افراد کمی [در غرب] عشق و اسلام را قرین هم می‌دانند.

در مقابل، آشنایان با تاریخ و متون اسلامی می‌دانند که عشق شرط اولیهٔ سلوک هزاران محقق و عارف مسلمان بوده است. عشق در اخلاق دینی نقطهٔ کانونی است و یگانه کلمه‌ای است که می‌تواند معنویت اسلامی، یعنی قلب پیام قرآن، را به اختصار تبیین کند. نخست گمان می‌بردم که این شایستگی از آن معرفت است و فرانز روزنتال[1] شرق‌شناس در نام‌گذاری کتابش به *غلبهٔ معرفت*[2] محق بوده است. اکنون بر آنم که عشق از پس انتقال ماهیت خداجویی موجود در قلب سنت بهتر برمی‌آید.

---

1. Franz Rosenthal
2. *Knowledge Triumphant*

بخشی از دلایل ستایش شاعرانی چون مولانا، عطار، ابن الفرید، یونس امره و حافظ در غرب در رسایی زبان شعر در تبیین مهر و رحمتی نهفته است که انسان جویندهٔ معنا و کمال‌طلب در پی آن است. برخی از این شاعران، به ویژه مولانا، بر آن بوده‌اند که عشق حقیقی فقط در سایهٔ عنایت سرچشمهٔ غایی مهر و رحمت ممکن است؛ چنان‌که می‌سراید:

این از عنایت‌ها شمر کز کوی عشق آمد ضرر
عشق مجازی را گذر بر عشق حق است انتها
غازی به دست پور خود شمشیر چوبین می‌دهد
تا او در آن استا شود شمشیر گیرد در غزا
عشقی که بر انسان بُود شمشیر چوبین آن بُود
آن عشق با رحمان شود چون آخر آید ابتلا[1]

بسیاری از شاعران چنین زبان مستقیمی نداشتند. آن‌ها زحمت تبیین تفاوت میان عشق حقیقی و مجازی را به خود نمی‌دادند، چه در نهایت عاشق خود درمی‌یابد که محبوب حقیقی وی کیست. نقش شاعر برانگیختن عشق است به هر جا که فرود آید. شاعران مسلمان در فرهنگی پرطراوت می‌زیستند: آن‌ها در رشته‌های متفاوت با ادبیات موسع عربی آشنا بودند که در بخش بزرگی از آن سخن از عشق رفته بود. فارس‌ها در آن میان خرسند به میراث‌داری تمدن کهنی بودند که زبان آن، متأثر از عربی، قوت گرفته و تغییر یافته بود. با توجه به این‌که منابع فارسی در کتاب حاضر بیشترند، یادآوری این نکته شایسته است که این زبان، که طی هزار سال گذشته به ندرت تغییر یافته، متعلق به خانوادهٔ هندواروپایی است و بنابراین دستور آن بیش از عربی (خواهر زبان عبری در خانوادهٔ زبان‌های سامی) به انگلیسی نزدیک است. زبان‌شناسان برای تمییز آن از فارسی میانه و کهن آن را «فارسی جدید» می‌نامند. بسیاری از انگلیسی‌زبانان معاصر آن را «فارسی» می‌خوانند و این درست مثل آن است که آلمانی را «ژرمن» و ژاپنی را «نیهنگو» بخوانیم.

فارسی معاصر از جهاتی با فارسی میانه تفاوت دارد. مهم‌ترین تفاوت آن است که حدود نیمی از لغات آن از عربی گرفته شده و در آن از الفبای

---

۱. رومی، *کلیات شمس تبریزی*، صص ۳۳۶-۳۳۸.

عربی هم استفاده می‌شود. این وجه جادویی زبان فارسی است که در دوران اسلامی تحقق یافته است. گویی زبان از ناطقانش خواسته تا نیازهایشان را به شعر بیان کنند. من شک دارم که امروزه حتی یک فارسی‌گو طبع شعری خود را نیازموده باشد. جایی شنیدم که عربی زبان خدا و فارسی زبان فرشتگان است. عربی زیبایی فوق‌العاده، و به ویژه در قرآن، هیبتی شاهانه دارد، اما از خدا گفتن در زبان عربی بیشتر وجه تنزیه و تعالی حق را جلوه می‌دهد تا تشبیه و قرابت. در مقابل، فارسی زیبایی خداوند را در عالم بر بال‌های فرشتگان جلوه می‌بخشد. شعر فارسی، که در قرن یازدهم میلادی/سوم هجری شکوفا شد، با جلوهٔ فرشته‌ای خود رخشان است. همین نحوهٔ توجه به عشق در زبان‌های اردو و ترکی پیداست که متأثر از ادبیات سنتی فارسی بوده‌اند.

در اواخر قرن دهم، نوشتار فارسی رونقی گرفت که بیشتر آن در شرح متون دینی برگرفته از منابع عربی بود. بخش بزرگی از آن شعر بود، مثلاً داستان حماسی *شاهنامه* فردوسی (۱۰۲۰م) که امروزه هر ایرانی از خواندن آن لذت می‌برد. طی قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم میلادی، نثر هم به میدان آمد و چند نویسندهٔ بزرگ فصل‌ها یا کتاب‌هایی را به اهمیت عشق در حیات انسانی اختصاص دادند. بسیاری از محققان غربی این متون را نادیده انگاشتند و بنابراین ما [غربیان] با منظری ناقص از چگونگی رشد موضوع عشق در شعر فارسی مواجهیم.

در آن زمان، آثار متعددی در زبان عربی به موضوع عشق اختصاص یافته بود. این موضوع البته مغفول قرآن، حدیث و ادبیات اولیهٔ عربی نبود، اما تبیین‌های قدرت مبدل عشق کم‌کم به میدان آمدند. چنین می‌نماید که در زمان خاصی اولیا و محققان احساس کردند طراوت پیام اصیل اسلام به ابهام گراییده، و بر آن شدند تا قلب پیام را شفاف‌تر بیان کنند؛ اتفاقی که در شعر عاشقانهٔ فارسی جدید می‌بینیم. جهانی بودن عشق دغدغهٔ عمیق کسانی بود که دربارهٔ آن می‌نوشتند. منظورشان این بود که هیچ کس را توان گریز از صدای عشق نیست. اعتقاد یا بی‌اعتقادی دینی هم بر آن سببیتی ندارد. بسیاری، بلکه اغلب کسانی که اولویت را به عشق دادند، آن را بزرگ‌ترین هدیهٔ خداوند به مخلوقاتش پنداشته‌اند.

نخستین بار، وقتی دانشجوی کارشناسی بودم، مفهوم دعوت جهانی

عشق مرا به فکر واداشت. مولانا را، در دورانی که جز متخصصان کسی با وی سروکار نداشت و حتی نامش را نشنیده بود، دریافتم. دو نیم‌سال تحصیلی را به مطالعهٔ دقیق ترجمهٔ نیکلسون از *مثنوی* مولانا گذراندم که همان مرا به یادگیری فارسی و عربی واداشت تا بتوانم به منابع اصلی دسترسی داشته باشم. هنگامی‌که دکتری خود را در ادبیات فارسی می‌گذراندم، مولانا را موج بزرگی در دریایی وسیع می‌دیدم. *اشعه‌های آسمانی* نخستین اثری بود که در ۱۹۸۱ دربارهٔ عشق منتشر کردم. این کتاب تحقیق و ترجمهٔ اثر کلاسیک و نثر فارسی، یعنی *اشعة اللمعات* فخرالدین عراقی (۱۲۸۱ م)، بود. او باید در اماکن و راه‌های قونیه، آن‌جا که با صدرالدین قونوی (ف ۱۲۷۴) بهترین شاگرد ابن‌عربی (ف ۱۲۴۰) با هم درس خوانده بودند، مولانا را دیده باشد. ابن‌عربی، حکیم بزرگ اندلس، از پرکارترین و ژرف‌نویس‌ترین متفکران نه فقط در تاریخ عشق، بلکه در تاریخ اسلامی است. توانایی فوق‌العادهٔ او که رازهای پنهان را در سه کتاب *هستی*، *نفس آدمی* و *عالم عین* آشکار کرد، موجب شد من دست از جست‌وجو در آثار غنی فارسی بکشم و سالیانی را به مطالعهٔ دقیق آثار وی بپردازم.

پس از ترجمهٔ آثار عراقی در عشق، با اندیشهٔ نوشتن کتابی که ــ در دوران دانشجویی آن گاه که در میان نهال‌های *مثنوی* می‌گشتم تا معنای جنگل را بدانم ــ آرزوی آن را داشتم، به مولانا گرویدم. آن کتاب با نام *راه عاشقانهٔ صوفی: آموزه‌های معنوی مولانا*[1] (۱۹۸۳) منتشر شد. اثر را چون مقدمه‌ای نظام‌مند بر اصطلاحات و مفاهیم اصلی مولوی طراحی و در قالب کلام وی، و نه کلام خود، ارائه کردم. با وجود توجه به نویسندگان و موضوعات بسیار در طول سالیان، در شگفت بودم که مؤلفان مسلمان چگونه با استفاده از زبانِ عشق آن را در قالبی می‌آورند که اشتیاق نفس آدمی را در همهٔ افق‌های الهیاتی پاسخ‌گو باشد. همچنان از اصرار برخی متفکران آشنا که عشق را ــ نه علم که من همواره بر آن پندار بودم ــ کلید اسلام می‌دانستند، کمی حیران بودم. آرزوی فهم نقش دقیق عشق در منظر تئولوژیک اسلام مرا بر آن داشت تا موضوعات گسترده‌ای برای مطالعهٔ ابعاد

---

1. *The SufiPath of Love: The Spiritual Teachings of Rumi*

الهیاتی و ادبی عشق فراهم آورم. برنامه‌ام این بود که روش آثار پیشینم را تکرار کنم: آموزه‌های اصلی را تبیین کنم و سپس آن‌ها را با نقل فراوان از منابع اصلی حمایت کنم. نخست فکر کردم که منابع عربی و فارسی، از قرآن تا متون قرن نوزدهم را، که به عشق الهی پرداخته‌اند، به خدمت گیرم. به دو دلیل ساده خود را به آن دو زبان محدود کردم: یکی تسلط نداشتن بر زبان‌های دیگر، و دوم نبود امکان بهره‌گیری مستقیم از منابع آن‌ها. با امید به یافتن زمانی برای اجرای این طرح، طرحی را در [مرکز] «کمک‌های ملی برای علوم انسانی» ثبت کردم و در سال ۲۰۰۹ مطلع شدم که با آن موافقت شده است. نیاز به گفتن نیست که از این کمک بسیار سپاس‌گزارم، بدون آن نمی‌توانستم از تدریس فاصله بگیرم و نیرویم را صرف تحقیق و نوشتن این کتاب کنم. بعد از گرفتن کمک، به مطالعهٔ کتاب‌های دربارهٔ عشق پرداختم و هر چه مفید می‌یافتم ترجمه می‌کردم. طرحم آن بود که فیلسوفان مسلمان را هم وارد کار کنم و به همین منظور بسیاری از نوشته‌های اخوان‌الصفا (قرن دهم میلادی)، ابن‌سینا (ف ۱۰۳۷م)، سهروردی (ف ۱۱۹۱م) و ملاصدرا (ف ۱۶۴۰) را که به عشق مربوط می‌شد نیز ترجمه کردم. می‌خواستم مکتب ابن‌عربی را هم به میان آورم و به همین دلیل بسیاری از مباحثات پیروان قرن سیزدهمی وی را نیز [به انگلیسی] ترجمه کردم. آثار عرفانی هم مانند متون فلسفی، در لفافهٔ زبانی غامض، با دقتی منطقی ارائه شده‌اند. در نهایت، وقتی به نهایی کردن کتاب رسیدم، دیدم که رهیافت فکری و انتخابی هر یک مطالعهٔ ویژه خود را می‌طلبد، زیرا غموض آن‌ها با سادگی دیگر متون در تعارض بود.

همچنین با کمی غبطه، تصمیم به کنار گذاشتن متونی گرفتم که از قرن سیزدهم میلادی به بعد آماده کرده بودم، چه برای تبیین و قالب‌نمایی الهیات عشق منابعی بیش از اندازه از قرون پیش‌تر در دست داشتم. اگر می‌خواستم منابع فراوان بعدی را هم به میان آورم، باید صداهای متکثری را اضافه می‌کردم، و این کار موجب کمرنگ شدن آثار پیشینی و چهره‌های کمتر شناخته‌شده بود. اکنون که به گذشته می‌نگرم، مطمئنم که کتاب مقولات نظری اصلی مطرح‌شده در قرآن تا آثار دوران متأخر را در خود دارد، هر چند نام بسیاری از آنان که در این باره نوشته‌اند، ذکر نشده باشد. امیدوارم محققان دیگر ابعاد بازمانده از این

موضوع در متون غنی اسلامی در دوره‌های بعدی را نـه تنهـا در فارسـی و عربی، بلکه در دیگر زبان‌های اسلامی هم تبیین کنند.

اکنون بگذارید به جهانی بودن دعوت عشق برگردم که از همـان دوران دانشجویی مرا به خود جذب کرده بود. منظورم آن است که مولانا توانـایی بیان درد همهٔ نفوس انسانی برای رسیدن به کمال را داشـته اسـت؛ دردی که او و دیگران آن را مؤلفهٔ اصلی عشق دیدند. کم‌کم بـر مـن روشـن شـد کسانی چون مولانا، با استغراق در دریای عشق کلی، غافـل از عـالم و رنـج آدم نبوده‌اند. تقریباً بر عکس، جزئی بودن وجـود آدمـی بـه همـان انـدازه بخشی از پیامشان بود که کلی بودن عشق؛ یعنی آن‌ها هرگز بعد انسـانی و مبانی خاص اسلامی را فراموش نکردنـد کـه مهـم‌ترینشـان ادای واجبـاتِ سنت نبوی بود. با این حال، واژهٔ «اسلام» برای بسیاری از آن‌ها فقط نـامی قرآنی برای تسلیم به ساحت عشق الهی بود که پیش‌شرط وصول به قامـت کامل انسانی است. به همین سبب ــ چنان‌که قرآن تبیین می‌کند ــ [واژهٔ اسلام] در همهٔ ادیان الهی کاربرد دارد. همزمان، توجهی که این مؤلفان بـه ویژگی‌های سنت اسلامی داشته‌اند متضمن وجهی از جزئی‌گرایی کلی[1] بـه معنای شناخت آن‌که کثرتی از پیام‌های آسمانی خاص وجود دارد.

در آغاز بر این نکته تأکید می‌کنم که مخاطبان این کتاب گروه خاصی نیستند. این کتاب را ترجیحاً برای عاشقان نوشته‌ام، هر که و هـر جـا کـه باشند. هم‌زمان هنجارها و قواعد تحقیق دقیـق را نیـز لحـاظ کـردم، پـس محتمل است که همکاران من در دانشگاه‌ها، به سبب درنظر نگرفتن فضای سیاسی و اجتماعی زمان‌ها، بر من چندان سخت نخواهند گرفت. این اثر را می‌توان منتخب متون فارسی و عربـی قـرن‌هـای یـازده و دوازده مـیلادی دربارهٔ عشق الهی نیز در نظر گرفـت. نقطـهٔ کـانونی کتـاب نمایانـدن ایـن مسئله است که آن مؤلفان و پیروان محقق ایشان ریشه در منظری الهیاتی داشته‌اند، که با دادن نقشی بی‌همتا به عشق آن را چون پلی میان انسان و عالم الوهی قـرار داده اسـت. متـون چگـونگی انتقـال ایـن دیـدگاه‌هـا بـه خوانندگان عادی را نشان می‌دهند، مخصوصـاً فـارس‌زبـان‌هـا، کـه اغلـب جست‌وجوگر معنا در حیات بودند.

---

1. universal particularism

کتاب بعد وسیعی از آموزه‌های الهیاتی و فلسفی اسلامی را در بر می‌گیرد. اما این مؤلفان زبانی لطیف دارند و مانند صاحبان برخی منابع دست‌دوم از زبان انتزاعی و خشک استفاده نکرده‌اند. زبان بسیاری از مؤلفانی که من از ایشان نقل کرده‌ام غرق در خیال اسطوره‌ای است، با تصورات واقعی و توجه به مسائل اولیهٔ نفوس آدمی. آنچه ترجمه کرده‌ام بیشتر نثر است، اما بخش عمده‌ای از آن وجوه شعری بسیاری دارد. آشنایان با سنت شعری فارسی سریعاً بسیاری از تشبیهات و استعاراتی را که شاعرانی چون مولانا، نظامی، سعدی و حافظ به زیبایی به کار گرفته‌اند می‌شناسند. وقتی که برای اجرای این طرح قول زمان آزاد به من داده شد، تصمیم به مطالعهٔ کتابی گرفتم که همواره در پی خواندن دقیق آن بودم، اما حجم زیادش مرا از این کار باز می‌داشت: *کشف الاسرار و عدة الابرار*[1] که از کهن‌ترین و طولانی‌ترین تفاسیر قرآن به زبان فارسی است، گرچه بخش‌هایی از آن نیز به عربی است. این کتاب اثر رشیدالدین میبدی (از شهر میبد، نزدیک به یزد در مرکز ایران) است. وی تألیف نسخهٔ نهایی کتاب را در ۱۱۲۶ م آغاز کرد. پیش از انتشار پژوهش اخیر آنابل کیلر[2]، محققان غربی عمدتاً میبدی را نادیده می‌انگاشتند. حدود بیست و چند سال پیش، یک محقق عالم و پرکار غربی در حوزهٔ عرفان به منزل ما آمد. این‌که ما مجموعه‌ای ده‌جلدی از میبدی در کتاب‌خانه داشتیم برایش جالب بود. پرسید: «این چگونه کتابی است؟» چون گفتم که دقیق‌ترین و مهم‌ترین منبع آموزه‌های عرفانی قرن دوازدهم به زبان فارسی است، تردید کرد. امروزه دقیقاً همان حرف را تکرار نمی‌کنم، اما امیدوارم که در تبیین این‌که کتاب میبدی شایستهٔ شناختی بسیار بیش از آن است که تا کنون با آن مواجه شده، موفق بوده باشم.

میبدی در اثرش آیات را در دسته‌های ده یا بیست‌تایی و در سه نوبت تفسیر می‌کند: نوبت اول فقط ترجمهٔ ادبی آیات از عربی به فارسی است؛

---

1. *The Unveiling of the Secrets and the Provision of the Pious*

2. Annabel Keeler, *Sufi Hermeneutics: The Qur'an Commentary of Rashid al-Din Maybudi, Qur'anic Studies Series*, Oxford: Oxford University Press in association with The Institute of Ismaili Studies, 2006

در دومین و طولانی‌ترین نوبت، چکیدهٔ تفاسیر پیامبر (ص)، صحابه و محققان و مفسران مختلف را ارائه می‌دهد. البته، ندرتاً به منابع مکتوبش اشاره می‌کند، در نوبت سوم که حدود ۱۵۰۰ صفحه می‌شود، دست‌بالا اشارات یک‌سوم آیات را تبیین می‌کند. منظورش از اشارات روشی است که در آن کلمات و صنایع ادبی مفهوم می‌شوند، مانند اشاره به ابعاد مختلف رابطهٔ نفس با خدا.

میبدی در نوبت سوم تمثیل‌های عربی را از شخصیت‌های کهن‌تر نقل می‌کند که بسیاری از آن‌ها در زمان وی به صوفی شهره بوده‌اند. معمولاً، اما نه همیشه، وی این گفته‌ها را به فارسی ترجمه می‌کند و شرح می‌دهد. واژهٔ «صوفی» در زمان او کاربرد امروزی خود را نداشت و واژه‌ای برای اشاره به شیوخ معنوی و پیروانشان بود. (در واقع، چنان‌که کارل ارنست در کتاب خود با عنوان *Shambhala Guide to Sufism* نشان داده است، معنای امروزی کلمه بیشتر ابداعی مدرن است که بار سیاسی هم بر آن سنگینی می‌کند). این واژه بیشتر به افراد برجسته‌ای اشاره داشت که با متابعت از پیامبر (ص) به عالی‌ترین مراتب قرب حق رسیده بودند. در هر صورت، شکی نیست که می‌توان نوبت سوم تفسیر میبدی را به درستی «معنویت اسلامی» نامید، حتی اگر معنویت در فضای آکادمیکی واژه‌ای مشکوک باشد. با این بیان، می‌توانیم رهیافتی را به آموزه‌های اسلامی برگزینیم که با نگاه فقهی و کلامی متفاوت است. این رهیافت را می‌توان «تصوف» نامید، اما بسیاری از کسانی که در این کتاب از آن‌ها نقل شده است خود را صوفی نمی‌نامیدند. حتی معاصرانشان همچنین عنوانی به آن‌ها نمی‌دادند. افزون بر این، فیلسوفانی مانند اخوان‌الصفا و ابن‌سینا هم سخنان مشابهی در حقیقت عشق دارند (چنان‌که در فصل هفتم آمده است)، اما هیچ‌کس نگفته است که باید ایشان را صوفی نامید.

باید در نظر داشت که [در گذشته] رهیافت‌های مختلف به آموزه‌های اسلامی اغلب در یک شخص جمع می‌شد، چنان‌که در قرآن و شخص پیامبر (ص) همچنین بود. میبدی مثال خوبی از محقق کاملی است که آزادانه از مسائل کلامی و فقهی ــ که در هر دو باب عمیقاً در نوبت دوم بحث می‌کند ــ به مقولات روحانی و معنوی رفته و در هر مورد تبیین‌های موجهی اراده می‌کند که می‌تواند خوانندگانش را در طلب فهم و خودسازی

کمک کند. معاصران میبدی به ندرت وی را صوفی می‌خواندند، بلکه وی استاد کامل حوزه‌های مختلف معارف اسلامی بود. نام کتاب پژوهشی خانم کیلر، یعنی *تفسیر صوفیانه*، گرچه از وجهی راهنمای موضوعی است، از بعد دیگر گمراه‌کننده است، زیرا اگر در رهیافتش انتخاب‌گر نباشد، در واقع چیزی نیست.

حسب زیرعنوان ویراست چاپی *کشف الاسرار*، این کتاب به *تفسیر خواجه عبدالله انصاری* معروف بوده است. دلیل این نام‌گذاری آن است که میبدی، چنان‌که در مقدمه آورده است، این کتاب را در پی مطالعهٔ تفسیر خواجه عبدالله انصاری (ف ۱۰۸۸ م)، عالم معروف هرات، نوشته است. میبدی آن تفسیر را ژرف و بلیغ، اما کوتاه‌تر از آن یافت که بتواند طالبان معرفت معنوی را دستیاری کند؛ بنابراین برای بهره‌مندی همگان تصمیم به توسعهٔ کار گرفت. مورخان در اصل این‌که انصاری تفسیری نوشته باشد، در تردیدند؛ زیرا اساساً اثری از آن کتاب نمانده است. کیلر و دیگران برآنند که ارجاع میبدی به آموزه‌هایی شفاهی است که از شاگردان انصاری شنیده است، زیرا تلمذ مستقیم وی نزد انصاری بعید به نظر می‌رسد. در خود متن، میبدی از انصاری نقل می‌کند، اما این نقل‌ها چیزی بیش از ۱۰ درصد از نوبت سوم و کمی از نوبت دوم نیست.

بعد از خواندن تفسیر میبدی و ترجمهٔ چندصد صفحه از آثار وی، به متن قرن دوازدهمی مورد علاقه‌ام به فارسی روی آوردم: *روح الارواح فی شرح الاسماء الملک الفتاح*، از احمد بن منصور سمعانی که در ۱۱۴۰ م، در ۴۴ سالگی، بدرود حیات گفت.

من پیش‌تر این کتاب را خوانده بودم و در کتاب *مقدمه بر تصوف*، در فصلی با عنوان «اسطورهٔ هبوط آدم»[1]، از آن بهره برده بودم. به نظر می‌رسد کتاب سمعانی از نخستین نمونه‌های فارسی در شرح اسمای حسنای الهی است. او پس از تهیهٔ تحلیل زبانی کم‌وبیش معیارین از اسم مورد تحقیق و نیز نقل یک یا دو آیهٔ قرآنی، که اسم در آن ذکر شده، دربارهٔ استلزامات آن برای وجود انسانی اندیشه می‌کند. او، تقریباً در همهٔ موارد، اسم را به عشق و رحمت حق پیوند می‌زند. شعر فارسی در نثر وی گسترده است که برخی

---

۱. محبوب‌ترین بخش کتاب برای من همان فصل است.

از آن‌ها هم از آن خود اوست. او شعر و نثر عربی هم به کار می‌برد که ممکن است نثرها همه نقل نباشند. هر چند بسیاری از گفته‌های مشایخ پیشین را نقل کرده، منابعش را ذکر نمی‌کند. در نهایت این اثر از طولانی‌ترین شروحی است که در زبان عربی یا فارسی بر عشق نگاشته شده و شاید عمیق‌ترین و دل‌رباترین آن‌ها هم باشد. شاید دلیل این‌که این کتاب در زمرهٔ متون دست‌دوم دربارهٔ عشق درنیامده آن باشد که محققان آن را به دقت نخوانده‌اند. کتاب در همین اواخر منتشر شده و عنوان آن هم اشاره‌ای به محتوای واقعی‌اش ندارد. افزون بر آن، رهیافت وی با کنایه و غیرمستقیم است و نثرها هم متراکم و به هم پیچیده‌اند.

اطلاعات اندکی را که از سمعانی داریم پسر برادر وی، عبدالکریم سمعانی (و. ۱۱۶۷ م)، گرد آورده است که صاحب *کتاب الانساب*، اثر معروف زندگی‌نامه‌ای، بوده است. هر دو از خانواده‌ای عالم از بزرگان مرو (ترکمنستان امروزی) بودند. عبدالکریم می‌نویسد که عموی وی واعظی بلیغ بوده است، اما هیچ اشاره‌ای به کتاب وی نمی‌کند. او را استاد علوم اسلامی معرفی کرده، اما به هیچ وجه وی را صوفی نمی‌داند. عبدالکریم نقل می‌کند که پدربزرگش، منصور پدر احمد (ف ۱۰۹۶م)، در فقه و حدیث و تفسیر صاحب آثار بوده است. سمعانی گاه در *روح الارواح* گفته‌های پدرش را نقل می‌کند، اما این نقل‌ها را باید از واسطه‌ای گرفته باشد، زیرا پدرش در دوسالگی وی بدرود حیات گفته است. وقتی بیست‌وچند سال پیش برای اولین بار نظری به کتاب سمعانی انداختم، چند عبارت مشابه عبارات تفسیر میبدی در آن دیدم.

کیلر عنوان می‌کند که این نکته را محققی ایرانی در مقاله‌ای ذکر کرده است. سمعانی و میبدی معاصر بودند و نه بر من و نه بر دیگران معلوم نیست که کدام یک از دیگری تأثیر گرفته است یا این‌که هر دو منبع سومی را خوانده باشند. با مطالعهٔ هر دو کتاب متوجه شدم که میبدی از سمعانی بهره برده است. باید نسخه‌ای از کتاب *روح الارواح* سمعانی هنگام به پایان رساندن شرح سورهٔ شانزدهم قرآن (تقریباً در نیمهٔ تفسیرش) به دست میبدی رسیده باشد. او از آغاز تفسیر سورهٔ هفدهم تا پایان اثر، از *روح الارواح*، حتی گاه لفظ‌به‌لفظ نقل کرده و اغلب متن دشوار سمعانی را ساده و اصلاح می‌کند.

در کل، دست‌کم میبدی همان‌قدر از کار سمعانی بهره می‌برد که از کار انصاری و در واقع، آهنگ و شیوهٔ نیمهٔ دوم نوبت سوم به نحو قابل ملاحظه‌ای متأثر از کار سمعانی است. میبدی معمولاً یا نام انصاری را ذکر می‌کند، یا از وی با تعبیر «پیر طریقت» نام می‌برد. «پیر» ترجمهٔ فارسی از واژهٔ «شیخ» به معنای بزرگسال و استاد است، و «طریقت» راه به سوی خداوند است که صوفیان و مسلمانان بی‌شمار دیگر پیرو آن بوده‌اند. پیر طریقت عنوان آنانی است که مریدان طریق را هدایت می‌کردند. میبدی از همین عبارت برای ارجاع به استادان و شیوخ دیگر نیز بهره می‌گیرد، با این حال در آن نمونه‌ها نام شیخ را هم می‌برد. تقریباً به نحو ثابت وی هر جا که از تعبیر «پیر طریقت» استفاده می‌کند، انصاری را در نظر دارد. آن‌گاه که از سمعانی وام می‌گیرد، کمتر به نقل و وام‌گیری از وی اشاره می‌کند. وقتی هم نقل می‌کند، اشاره‌ای به هویت سخن‌گو ندارد. ذکر نشدن منبع پیش از دوران مدرن در متون اسلامی رایج بود، زیرا مالکیت شخصی نظریه‌ها و یا ذکر آن‌ها گزارهٔ چندان معناداری نبود. به هر حال، میبدی هویت هیچ منبعی جز انصاری را روشن نمی‌کند؛ بنابراین نباید تصور کرد که او تنها ذکر نام سمعانی را از یاد برده است؛ مثلاً در نوبت سوم، از *لطائف الاشارات*، تفسیر قرآن ابوالقاسم قشیری (ف ۱۰۷۲ م)، فراوان استفاده کرده است. قشیری مؤلف *الرساله*، یعنی متن آموزه‌های معیارین سلوک الی الله، است که سه بار کامل یا ناقص به انگلیسی ترجمه شده است. حتی با وجود وام‌گیری‌های لفظ‌به‌لفظ، میبدی نام اثر یا مؤلف را هیچ‌گاه ذکر نمی‌کند.

در آغاز تحقیق، می‌دانستم که انصاری حرف‌های مهمی دربارهٔ عشق دارد، اما با دیدن این‌که وی به چنان منبع غنی‌ای تبدیل شده است، شگفتی دل‌پذیری در من ایجاد شد. او در کلام، فقه و طریق سلوک به عربی و فارسی نوشته است. مورخان گفته‌اند که بسیاری از آثار او را شاگردانش نوشته‌اند. با این حال، متونی که من از آن‌ها استفاده کردم، در شیوه و متن یک‌دست است. همین به من کمک کرد تا نقل‌هایی را بیابم که میبدی، بدون ذکر ارجاع، از انصاری آورده است. در میان کتاب‌هایی که احتمالاً پس از مرگ وی گردآوری شده، یکی تذکرهٔ عرفای مسلمان با نام

طبقات صوفیه[1] است. این کتاب منبع اصلی *تذکرة الاولیا*[2]ی عطار بوده است. انصاری یکی از پایه‌های کلام حنبلی بود؛ مکتبی که در قرن چهاردهم میلادی ابن‌تیمیه و ابن‌قیم جوزی را پدید آورد که هر دو ــ این نکته اغلب فراموش می‌شود ــ دربارهٔ عشق بسیار نوشته‌اند (چنان‌که جوزف نورمنت بل[3] در *نظریهٔ عشق در اسلام حنبلی*[4] متأخر نشان داده است). معروف‌ترین کتاب عربی انصاری *منازل السایرین*[5] است. این کتاب شرح معیارینی از سلوک الی الله است، صد منزل در آن ترسیم شده که هر یک نیز به سه سطح تقسیم می‌شود. متن شرح گسترده‌ای بر تبدل نفس است؛ چنان‌که به حقیقت عالم غیب نزدیک می‌شود. انصاری کتاب مشابهی در فارسی به نام *صد میدان*[6] نوشته است. واژهٔ «میدان» برای میدان نبرد، زمین چوگان و میدان شهر استفاده می‌شد. به نظر می‌رسد که وی در این نام‌گذاری میدان نبردی را که سالک حق در آن به جهاد با نفس می‌پردازد در ذهن داشته است. کتاب عربی حدود سی سال بعد از کتاب فارسی نوشته شده است که در ساختار مشابه اولی است، اما به هیچ وجه بر اساس آن نگاشته نشده است.

انصاری عربی و فارسی را به زیبایی نوشته است. او از نخستین نویسندگانی است که با ارجاع به متنش می‌توان گفت: «فارسی شکر است». شیرینی زبان او در معروف‌ترین کتاب فارسی وی، یعنی *مناجات*[7]، جلوهٔ ویژه‌ای دارد. «مناجات» ریشه در «نجوا» دارد که به معنای پوشیده و محرمانه سخن گفتن با کسی یا گفت‌وگو در خلوت است. مطابق حدیث نبوی، «آن‌که نماز می‌خواند با خدای خویش نجوا می‌کند». این واژه کم‌کم برای اشاره به مخاطبه در خلوت و محرمانه با خدا برگزیده شد و انصاری نخستین و بزرگ‌ترین استاد این هنر در زبان فارسی بود. او احتمالاً هرگز مناجات‌ها را به صورت کتابی مجزا ننگاشت. نسخه‌های متفاوتی از این مناجات‌ها در دست است. برخی از نوشته‌های انصاری، مانند *چهل‌ودو*

---

1. *The Generations of the Sufis*
2. *Memorial of the Friends*
3. Joseph Norment Bell
4. *Love Theory in Later Hanbalite Islam*
5. *Way Stations of the Travelers*
6. *One Hundred Fields*
7. *whispered prayers*

فصل[1]، دارای عباراتی است که بعدها در *مناجات* ذکر شده‌اند. میبدی مکرر از مناجات‌ها نقل می‌کند، برخی را چندباره، اما تقریباً به دلیل گوناگونی نقل یک مناجات معلوم است که آن‌ها را از حافظهٔ خود می‌نویسد نه از متنی مکتوب. *محبت‌نامه*[2]ی او شاید نخستین کتابی باشد که مستقلاً دربارهٔ عشق نوشته شده است. او در ۲۸ فصل و سی‌وچند صفحه کیفیات مختلف محصل نفس در عشق خداوند را تبیین می‌کند. کتاب متنی بدیع و نفیس و حتی موجزتر و کنایه‌آمیزتر از آثاری دارد که دربارهٔ عشق نوشته شده‌اند.

میبدی و سمعانی معاصران جوان‌تر برادران غزالی بودند، با این حال شواهد کمی از آشنایی آن‌ها با آثار ایشان یافتم. محمد غزالی (ف ۱۱۱۱م) در جهان به منزلهٔ یکی از محققان بزرگ سنت اسلامی معروف است و در زبان‌های غربی مطالعات متعددی دربارهٔ وی انجام شده است. او کتب برجسته‌ای در علوم مهم اسلامی و بیش از همه در فقه، اصول فقه، کلام، فلسفه و سلوک روحانی نوشته است. آنچه وی را از دیگر مؤلفان اولیه متمایز می‌کند، شیوهٔ جمع کردن مناظر و مکاتب مختلف فکری است. *احیاء علوم الدین*[3]، در چهار جلد و هر یک در ده فصل، معروف‌ترین کتاب وی به عربی است که در آن مسائل طالبان معرفت الله و نحوهٔ اجرای اوامر وی را بیان می‌کند. غزالی هر فصل را با آیه‌ای از قرآن، حدیث و گفتاری از مشایخ بزرگ مسلمان آغاز کرده و سپس نظرها را در قالبی فصیح، نظام‌مند و منطقی بیان می‌کند. بسیاری از فصول *احیاء علوم الدین*، به صورت کتابی مستقل به انگلیسی ترجمه شده است. فصل «عشق» نیز در ۲۰۱۱ منتشر شد. ویراست گزیدهٔ فارسی این فصل به صورت بخشی از *کیمیای سعادت*[4] چاپ شده است. با وجود شهرت فراوان غزالی، به سبب معروف بودن و در دسترس بودن دو فصل وی دربارهٔ عشق به انگلیسی، اغلب از ارجاع به وی پرهیز کردم.

برادر جوان‌تر، یعنی احمد (ف ۱۱۲۶م)، مؤلف چند رسالهٔ منثور به عربی و فارسی است که معروف‌ترینشان *سوانح*[5] است. این کتاب بیشتر در

---

1. *Forty- Two Chapters*
2. *The Book of Love*
3. *Giving Life to the Sciences of the Religion*
4. *The Alchemy of Felicity*
5. *Apparitions*

حکم متن کهن فارسی دربارهٔ عشق شهرت دارد. مورخان از تأثیر فراوان این کتاب در آثار بعدی در سنت عشق‌نویسی اشاره کرده‌اند. اما احساس من آن است که اگر ایشان با سمعانی و میبدی آشنایی داشتند، از گفته‌شان تنزل می‌کردند. خانم کیلر هم با اشاره به این‌که جز آثار انصاری، دو کتاب *لطایف الاشارات* قشیری و *سوانح* غزالی بیشترین تأثیر را در میبدی گذاشته‌اند، همان مسیر معمول را در پیش گرفته است. اما وی شاهدی بیش از ذکر یک عبارت کوتاه از *سوانح* در کتاب میبدی ارائه نمی‌دهد. کیلر از تشابهات نگارشی سخن می‌گوید، اما با توجه به تمایل میبدی به نقل بدون اشاره یا تغییر متن، ناپیدایی نقل از *سوانح* در *کشف الاسرار* جالب توجه است. کتاب احمد، بدون کمترین توجه به کیفیت شعری آن، به انگلیسی ترجمه شده است. بنابراین، امیدوارم که چند مثالی که در این کتاب آورده‌ام، چرایی جلب توجه بیشتر نوشته‌های فارسی او در مقایسه با برادرش به این کتاب در طول قرن‌های بعدی روشن شود.

از دیگر مؤلفان هم مطالبی نقل کرده‌ام که در متن بدان‌ها خواهم پرداخت؛ از جمله از اخوان‌الصفا، ابن‌سینا، ابوابراهیم بخاری، هجویری، منصور عبادی و روزبهان بقلی. از آثار منظوم عشق چیزی به میان نیاورده‌ام: یک دلیل آن است که ابیات خود نیازمند شرح و بسطند، در حالی که نثر نسبتاً خود مبیّن خود است؛ دیگر آن‌که اشعار در منابع فرعی بسیار مطالعه و بررسی شده‌اند. مهم‌ترین شعر عربی با موضوع عشق الهی مجموعهٔ ۷۶۰بیتی *نظم السلوک*، اثر ابن‌الفرید (ف ۱۲۳۵م)، است که برای طرح نهایی من کمی متأخر بود، اما به هر حال آن را سه بار محققان بزرگی به انگلیسی ترجمه کرده‌اند.

نخستین شاعر فارسی که در باب عشق سروده است سنایی غزنوی (ف ۱۱۳۱ م) است. این اثر به خوبی مورد توجه واقع شده است، هر چند نه آن گونه که باید. سنایی، که معاصر سمعانی و میبدی بود، ابیات دشواری دربارهٔ عشق دارد؛ بنابراین اتصاف وی به حکمت و فلسفه بی‌دلیل نیست. اشعار او سرشار است از اشارات به قرآن و حدیث، الهیات، شعر عربی و مانند آن. شرح بایستهٔ هر یک از قصاید وی یک رسالهٔ کامل می‌طلبد. شایان ذکر است که وی شاعر محبوب میبدی بوده است. میبدی معمولاً یک یا دو بیت از سنایی نقل می‌کند و از او با تعبیر «آن جوانمرد» نام

می‌برد. واژهٔ «جوانمرد» در قرن دوازدهم در زبان فارسی مختص اشاره به عاشق محض خداوند بود. میبدی، سمعانی و احمد غزالی گاه خوانندگانشان را با این عنوان خطاب می‌کنند. این بدان معنی نیست که خوانندگان همه بدان متصفند، بلکه اشاره به نقطه‌ای است که همه باید بدان راه یابند؛ یعنی اهل فضیلت کامل، حکمت، سخاوت، مهر و شفقت شوند. عطار نیشابوری (ف ۱۲۲۱ م)، سرایندهٔ *منطق الطیر*[1]، از دیگر شاعران بزرگی است که پیش از مولانا دربارهٔ عشق سروده‌اند. هلموت ریتر[2] در *اقیانوس روح: انسان، عالم و خدا در حکایات فرید الدین عطار*[3] دربارهٔ وی تحقیقات گسترده‌ای کرده است. این کتاب در ۱۹۹۵ در آلمان منتشر و در ۲۰۰۳ (با بازبینی کتاب‌شناسی) به انگلیسی ترجمه شد. صفحاتی که منحصراً در باب عشقند (۳۶۰-۶۱۴)، شامل پژوهشی پربارند. ریتر، در مقام مورخ و رده‌بندی‌کننده، مفاهیم و موضوعات عطار را به گزاره تبدیل می‌کند و خلاصه یا ترجمهٔ حکایات را می‌آورد. وی همچنین آن داستان‌ها را در منابع قدیمی‌تر و متأخرتر عربی و فارسی (و برخی ترکی) ردگیری کرده است. ظاهراً او با وجود تبحر و دانش گسترده در نسخه‌های عربی و فارسی، به کتب سمعانی و میبدی، که از منابع غنی آموزه‌های عشق پیش از عطارند، برنخورده بود.

نخست که به گردآوری مشغول شدم، خواستم از کتاب حسن الدیلمی (ف حدود ۱۰۰۰ م) استفاده کنم که نخستین اثر شناخته‌شدهٔ عربی دربارهٔ عشق الهی است. این کتاب نمونه‌ای عالی از اثری است در حال گذار از دوران اولیهٔ آثار صوفیانه که عمدتاً تلفیقی هستند از قرآن، حدیث و گفته‌های شیوخ سلوک روحانی به آثار نظری متأخر؛ مانند کتاب محمد غزالی، که تبیین‌های جزئی‌تری را بر همان منابع آورده‌اند. آنچه کتاب دیلمی را از دیگر آثار نوشته‌شده در همان دوره جدا می‌کند، مانند *رسالهٔ قشیری* یا *قوت القلوب* ابوطالب مکی (ف ۹۹۶ م)، طولانی بودن آن و توجهش به کلام، فلسفه و شعر و ادبیات است. در پایان، دریافتم که با

---

1. *Language of the Birds*
2. Helmut Ritter
3. *The Ocean of the Soul: Man, the World and God in the Stories of Farid al- Din Attar*

وجود ترجمهٔ انگلیسی خوبِ جوزف نورمنت بل و حسن الشفیع[1] از این اثر، با یک استثنا، نیازی به نقل از آن در کتاب من نیست.

شایان ذکر است که بل و الشفیع ترجمهٔ کتاب دیلمی را *رساله‌ای در عشق عرفانی*[2] نام‌گذاری کرده‌اند. واژهٔ «عرفانی» در این نام باید در مقابل کفرآمیز/ شهوانی/ زمینی فهمیده شود که عبارت برگزیدهٔ خانم لوئیس گیفن[3] در نام‌گذاری کتابش، یعنی *نظریهٔ عشق کفرآمیز در میان اعراب*[4]، است که در آن ژانر ادبی عشق انسانی یا خیالی بررسی شده است. آنچه کتاب دیلمی را عرفانی می‌کند آن است که او در باب رازهای پیوند میان روح و خداوند بحث می‌کند، و آنچه ژانر دیگر را کفرآمیز می‌کند آن است که به این موضوع در آن مورد به طور خاص اشاره نشده است. با این حال، مؤلفان آثار در هر دو ژانر، به صورت قاعده‌ای کلی، از منبع شعر عربی برداشت کرده‌اند و گاه حتی حکایات مشابهی مانند داستان لیلی و مجنون را روایت کرده‌اند. در جایی مؤلفان ابیات و حکایات را به عشق روحانی الهی و در جای دیگر به عشق انسانی تفسیر کرده‌اند. معمولاً در تفکر اسلامی میان این دو گونه از عشق تفاوت عمده‌ای نیست، چه عشق هر جا پدید آید حقیقتی است آسمانی (ابن‌سینا در رساله‌ای که در فصل هفتم این کتاب از او نقل شده است در این باره سخن می‌گوید).

نخست بر آن بودم که از هر دو منابع فارسی و عربی به یک میزان استفاده کنم، اما کتاب با گرایش بسیار بیشتری به فارسی پایان یافت. از آغاز می‌دانستم که سمعانی و میبدی موادی عالی برای کتاب دارند، اما امیدوار بودم که به همین میزان هم از منابع عربی بیاورم (البته رجوع به قرن سیزدهم و استفاده از آثار ابن‌عربی به سادگی به اندازهٔ کتابی کامل است). با وجود محدودیت زمانی، یافتن و خواندن همهٔ کتاب‌های عربی دربارهٔ عشق که تا کنون نخوانده‌ام، ناممکن بود. با این حال، برای بازبینی آنچه در دست داشتم و کتبی که در منابع فرعی آمده، تلاش بسیار کردم. گمان نمی‌کنم از منابع منتشرشده مطالب چندانی را بدون بررسی رها

---

1. Hassan Al_ Shafie
2. *A Treatise on Mystical Love*
3. Lois Giffen
4. *Theory of Profane Love Among the Arabs*

کرده باشم. در ویراست نهایی حلاوت بیان را بر دقت برهان برتری دادم. این تصمیم علت ترجیح استفاده از کتاب فارسی *سوانح* احمد غزالی را بر *قصول عشق* برادرش روشن می‌کند. اگر مراد ما فقط ابعاد الهی و عقیدتی عشق باشد، شیوهٔ محمد بسیار کامل‌تر از روش احمد است. اما اگر هدف نشان دادن رازهای تفسیر عشق انسانی و الهی است، *سوانح* کاری درخور است که زبان انتزاعی هم ندارد.

در کل، متون فارسی در ساحت مسائل دینی، از منابع عربی در همان موضوعات مفهوم‌ترند؛ چه متضمن چکیده یا شرح منابع اصلی عربی‌اند. مؤلفان فارسی آثارشان را برای کسانی نگاشته‌اند که امکان استفاده از متون عربی یا بهره‌گیری از استاد را ندارند. بسیاری از مؤلفان فارسی مطول نوشته‌اند تا کلامشان روشن باشد؛ و در هر سطحی اشارات مختصر گزاره‌های عربی را بسط داده‌اند. این سبک نگارش برای ترجمه به انگلیسی نسبتاً آسان‌تر است زیرا، بر خلاف عبارات عربی، مستلزم دانش پیشینی گسترده‌ای نیست. مؤلفان فارسی، افزون بر این، سعی در به کارگیری تمثیل‌های غنی و مفهوم داشته‌اند، در حالی‌که در مباحث عربی در همین سطح و موضوع اصطلاحات انتزاعی و فنی مرجح است.

حداقل برای غیرمتخصصان، نثر میبدی مثال خوبی از مزیت [متون] فارسی بر [متون] عربی است. چنان‌که پیشتر آمد، او مجمل یا مفصل از *لطایف الاشارات* قشیری نقل می‌کند. قشیری، در شرح آیه‌ای از قرآن، پنج یا ده شرح مختصر از مؤلفان بی‌نام ذکر می‌کند. میبدی گاه همه یا بخشی از متن قشیری را، بدون توضیح اضافی، نقل می‌کند، [اما] اغلب پس از نقل از قشیری ترجمه‌ای تفسیری ارائه می‌دهد که کلام مجمل در آن‌جا، به بندی مفصل‌تر و روشن‌تر از متن اصلی تبدیل می‌شود. او در موارد بسیار متن عربی را نقل نکرده، اما از آن الهام گرفته و کلام خود را ادامه داده است. بخش عمده‌ای از محبوبیت آن در طول قرن‌ها هم به سبب همان قدرت بیان غوامض گفتار در مشایخ اولیهٔ عرفان به زبان روز است.

نگارش این کتاب را با طبقه‌بندی منسجم بیش از هزار صفحه از متون تازه ترجمه‌شده دربارهٔ موضوع آغاز کردم. کم‌کم بر من روشن شد که نویسندگان به سه پرسش اساسی پاسخ داده‌اند: عشق از کجاست؟ آدمی

چگونه می‌تواند در زندگی روزمره عاشقانه بزید؟ آدمی را عشق به کجا می‌رساند؟ بنابراین، منتخبات را زیر سه عنوان اصلی قرار دادم: «سرچشمهٔ عشق»، «حیات عشق» و «هدف عشق». با انتخاب نهایی از میان این‌که کدام متن را برگزینم و کدام را واگذارم، مصمم به ارائهٔ زمینهٔ ضروری الهیاتی شدم. در هیچ جا سعی در تعریف عشق نداشته‌ام، زیرا نویسندگان هم، حتی اگر عوارض عشق را شرح‌دادنی بدانند، آن را نه تعریف‌پذیر دانسته‌اند و نه بیان‌کردنی.

حقیقت عشق فقط با در آغوش گرفتن و زیستن با آن درک می‌شود.

پرسید یکی که عاشقی چیست؟ گفتم که مپرس از این معانی
آن‌گه که چو من شوی ببینی آن‌گه که بخوانَدَت بخوانی[1]

این‌جا باید کلامی بگویم دربارهٔ واژه‌هایی که در عربی و فارسی برای عشق به کار می‌رود. در متون اولیه، معمولاً همان واژه‌های قرآنی «حب» و «محبت» استفاده می‌شد که از یک ریشه برآمده و هشتاد بار هم در قرآن به کار رفته‌اند. در قرآن همچنین ریشهٔ دومی برای عشق آمده: «ود» و «موده» که سی بار تکرار شده است. «ودود» هم از همین ریشه گرفته شده است. در قرآن برای بیان عشق گمراهانه/ کفرآمیز «هوی» به کار رفته، اما همین واژه مکرراً و بدون اشاره به معنای منفی در متون متأخر استفاده شده است.

مهم‌ترین واژه‌ای که خارج از قرآن برای این معنا استفاده می‌شود، «عشق» است که گاه برای اظهار عشق شدید یا سودایی/ شهوانی به کار می‌رود. در متون فلسفی اولیه، این واژه نوعاً به منزلهٔ کلمهٔ جنس استفاده می‌شد. اغلب مؤلفان برآنند که سودای شدید میان روابط انسانی را «عشق» ترسیم می‌کند. برخی نیز گفتهٔ افلاطون در *فائدروس*[2] را با موافقت نقل می‌کنند: «عشق جنون الهی[3] است». بسیاری نیز آن را در مقابل دوست داشتن طولانی‌مدت و عشق عمیق و ریشه‌دار همسران قرار می‌دهند که بهتر است «محبت» یا «مودت» نامیده شود.

---

۱. رومی، *کلیات شمس تبریزی*

2. *Phaedrus*

3. divine madness

متکلمان برآنند که «عشق» را نمی‌توان واژه برای محبت خدا به انسان و محبت انسان به خدا به کار برد، اما محققان دیگر علوم در ایراداتشان به ندرت به این موضوع پرداخته‌اند (بل و الشفیع در مقدمهٔ خود بر رساله‌ای در عشق عرفانی چکیدهٔ خوبی از مناقشات کلامی ارائه داده‌اند). در شعر فارسی «عشق» واژهٔ مرجح است. محققانی که به عربی می‌نوشتند از دوران آغازین واژه‌های متعدد و متنوعی را، که دربارهٔ عشق به کار می‌رود، بررسی کرده‌اند. گیفن در *نظریهٔ عشق کفرآمیز در میان اعراب* می‌گوید: «آن‌ها که تلاشی جامع کرده‌اند، از شصت تا هشتاد نام و نوع عشق یافته‌اند». بل در کتاب *نظریهٔ عشق در اسلام حنبلی متأخر* می‌نویسد که «ابن قیم جوزی ۵۱ واژه دربارهٔ عشق را در آغاز رسالهٔ *روضات المحبین*[1] خود تعریف کرده است». قاضی بن محمود، محقق معاصر اردنی، در تأمل دقیقش دربارهٔ عشق در قرآن مجید[2]، ۳۶ اصطلاح قرآنی می‌یابد که به انواع متفاوت عشق مربوط می‌شوند.

وقتی مؤلفان نوشتن دربارهٔ عشق را در فارسی آغاز کردند، نخست همان عبارات عربی را به کار می‌بردند و اغلب عشق و محبت را مترادف می‌دانستند. رهیافت عمومی به این‌که آیا می‌توان عشق را در رابطهٔ انسان و خدا هم به کار برد، همان است که عراقی در مقدمهٔ *لمعات* خود به خوبی بازنمایانده است: «عشقش بخوانیم یا محبت، ما را در واژه‌ها بحثی نیست». مؤلفان اغلب دو واژهٔ فارسی را هم به کار برده‌اند: یکی «مهر» که در فارسی جدید از میترای اوستایی زاده شده که نام یکی از دوازده فرشتهٔ مقرب زرتشتی و معبود اسرار میترایی یونانی ـ رومی است؛ دومی که بیشتر هم به کار رفته «دوستی» است که از «دوست» گرفته شده و به معنای عاشق یا معشوق است. در فارسی امروز دوستی همان رفاقت است و نه عشق. با این حال، برای گفتن I love you، باید گفت «دوستت دارم» که معنای لغوی‌اش این است: «من تو را به رفیقی دارم». فعل مرکب «دوست داشتن» که مترادف «حب» عربی است، ریشه در فارسی جدید دارد. این موضوع در ترجمه‌های میبدی از حب قرآنی به دوست داشتن نمایان است. انصاری به جای «محبت» و «مهر» «دوستی» را به کار می‌برد. باید دانست که در عربی

---

1. *The Garden of Lovers*
2. Love in the Holy Qur'an

هم حب یکی از عمومی‌ترین واژگان دربارهٔ دوست داشتن است؛ بنابراین، تمایز میان «دوست» و «عشق» را اغلب مترجمان پدید آورده‌اند.

نویسندگان فارسی در آثار خود «دوستی» یا «محبت» را به جای «عشق» به کار برده‌اند. عشق برای دوست داشتن نفسانی استفاده شده است. وقتی واژهٔ «دوست» در شعر فارسی می‌آید، اغلب آن را مترجمان به «رفیق» و مصاحب ترجمه می‌کنند، با این حال، این واژه را به «عاشق» هم می‌توان ترجمه کرد؛ به این معنی که کسی را دوست داری یا کسی تو را دوست دارد. وقتی واژهٔ «دوست» دربارهٔ خدا به کار می‌رود، در انگلیسی آن را به "The Friend" ترجمه می‌کنم [با حرف تعریف].

یک پیچیدگی اصطلاحی دیگر از واژهٔ «ولی» برمی‌آید که عبارت قرآنی مهم و یکی از نام‌های خداست. میبدی و دیگران در ترجمهٔ فارسی این واژه از «دوست» استفاده می‌کنند تا معنای «حبیب و محبوب»، «دوستی»، «ولا» و «ولایت» را برسانند که هر دو در «حب» ریشه دارند. معنای ریشه‌ای «ولی» «قرابت» و «عمل شایستهٔ قرب» است. بنابراین، ما واژهٔ «ولی» را داریم که به معنای حاکم و کسی است که سبب نزدیکی به شاه، به وی ولایت (حکومت) بر یک ولایت (استان) داده شده است. در تشیع پیامبر (ص) به امامان مرجعیت خاصی داده است که به آن هم «ولایه» می‌گویند. در ایران امروز، عنوان «ولایت فقیه» به معنای «حاکمیت فقیه»[1] است.

در قرآن واژهٔ «اولیا»، شکل جمع «ولی»، برای اشاره به دوستان خداوند به کار رفته و در طول قرن‌ها مباحثات بسیاری در باب کیستی این دوستان درگرفته است. اولیا فقط پیامبران نیستند، هر چند مطمئناً پیامبران اولیای خداوندند. گرچه در قرآن آمده است: «خداوند دوست مؤمنان است» (۲: ۲۵۷) به نظر نمی‌رسد که واژهٔ «دوست» مترادف با مؤمنان باشد. معمولاً آن‌ها را در زمرهٔ سومی فهمیده‌اند که میان مؤمنان معمولی و پیامبران قرار می‌گیرند. به علاوه، در جهان اسلام، از آغاز مردم برخی از اموات را «اولیاء الله» می‌شناخته‌اند؛ در نتیجه هم نام آن‌ها و هم مقابرشان را ستایش و تکریم کرده‌اند. محققان معمولاً این واژه را با این بار معنایی در انگلیسی به saint ترجمهٔ کرده‌اند. این ترجمهٔ انگلیسی، به

---

1. rulership of the jurist

سبب دلالت‌های قوی مسیحی آن و نیز تعیین و نامزدی اولیای مسیحی توسط کلیسا، واژهٔ دردسرسازی است. اولیا در اسلام با نظر اجماعی مردم و بیشتر به صورت منطقه‌ای تعیین می‌شوند.

قرآن همچنین روشن می‌سازد که شیطان هم اولیایی دارد که بی‌تردید آن‌ها مقدسان نیستند. در هر صورت، در متن کنونی وقتی نویسندگان واژهٔ «ولی» را به کار می‌برند، تابع کاربرد قرآنی‌اند؛ یعنی آنان که مقرب و محبوب خداوندند. در مجموع باید دانست که واژه‌های «حب»، «عشق»، «ود» و «مهر» معمولاً به جای هم به کار رفته‌اند و این به معنای ترادف آن‌هاست. با این حال، نویسندگان در برخی موارد میان معانی این واژه‌ها تفاوت قائل شده‌اند و شاید آشنایان با زبان‌ها هم بخواهند بدانند که در هر وضع کدام کلمه به کار رفته است.